جلال متینی

نگاهی به یک نسخهٔ چاپ سنگی و تصاویر آن

پس از رواج چاپ سربی - به ندرت و مگر به ضرورت - کسی به نسخه های چاپ سنگی (لیتوگرافی) کتابهای فارسی مراجعه می کند، در حالی که روزگاری دسترسی به هر یک از این کتابها آرزوی هر طالب علم یا محققی بود. بیشتر این گونه کتابها چاپ هند بود. در ایران نیز کم و بیش چاپ سنگی رواج داشت ولی البته نه در حد هند. پیش از رواج چاپ سنگی، نسخه های خطی هر کتاب تنها در اختیار افراد معدودی بود که متمکن بودند و قدرت خرید دستنویسها را داشتند، ولی چاپ سنگی آن انحصار را در هم شکست. چه بعد از آن هر علاقه مندی می توانست با پرداخت مبلغی که در همان ایام نیز زیاد نبود، نسخهٔ کتاب مورد علاقهٔ خود را با چاپ سنگی به دست بیاورد و به مطالعه و تحقیق دربارهٔ آن بپردازد. این کتابها البته در قیاس با متون نظم و نثر فارسی که بعدها به شیوهٔ صحیح انتقادی، با چاپ سربی، به طبع رسیده است تفاوت فاحش داشت. در آن زمان «تصحیح انتقادی» متون ادبی در بین فارسی زبانان و فارسی دانان شناخته نشده بود و بدین جهت متصدی طبع هر کتاب، متن مورد نظر خود را به شیوهٔ «ذوقی» برای چاپ آماده می کرد. این نوع کتابها عموماً مقدمهٔ مفصلی نداشت و اگر هم داشت کسی که چاپ کتاب را سرپرستی کرده بود، در آن مقدمه از این موضوعها سخنی به میان نمی آورد که فی المثل در چاپ کتاب، چه نسخه و یا چه نسخه های خطی را مورد استفاده قرار داده و مشخصات هر یک از آن نسخه ها چه بوده است. بدین جهت تفاوت ضبط نسخه های خطی نیز، به مانند دوران ما، در زیرنویس کتاب ذکر نمی گردید. به علاوه متصدی طبع کتاب در شرح حال

مؤلف کتاب یا شاعر نیز حداکثر به یکی دو تذکره ای که در اختیار داشت بسنده می کرد. با تمام این تفاصیل کسانی که در آن سالها عمر و سرمایهٔ خود را صرف چاپ این گونه کتابها می کردند، بی تردید منشأ خدمتی بزرگ بودند.

کتابهای چاپ سنگی از نظر تاریخ تحول چاپ، و بیشتر از نظر کیفیت آرایش صفحات و تصاویری که در بعضی از آنها وجود دارد حائز اهمیت اند. بدین جهت در این شمارهٔ ایران شناسی به معرفی یکی از این کتابها می پردازم:

نام کتاب: خمسهٔ نظامی گنجوی (مشتمل بر مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، بهرام و هفت پیکر، شرفنامه، و اقبال نامه).

نام متصدی چاپ که متن را نیز «تصحیح» کرده است: احقر اقل الحاج میرزا محمد ولد الحاج ملا باقر به دستیاری جمعی از ادبای عصر و فضلای عهد (به نقل از آخرین صفحه کتاب).

کاتب که از وی در پایان چند مثنوی نام برده شده است: احقر العباد الفقیر اقل الحاج حاجی میرزا محمد رضا المتخلص به صفا خلف مرحوم مغفور خیر الحاج حاجی میرزا حبیب الله المتخلص به خاقانی محلاتی (به نقل از پایان مخزن الاسرار، ص ٤۷).

صفحهٔ عنوان کتاب (خمسهٔ نظامی) و نیز صفحهٔ عنوان هر یک از مثنویها و دو صفحهٔ اول هر یک از آنها به طور کامل با سرصفحه ای زیبا تزیین شده است. به علاوه نقاش در هر یک از مثنویها، چند صفحه را نیز به تصویر موضوعی که در کتاب آمده اختصاص داده است. این تصاویر گاهی به قطع صفحات کتاب است و گاهی به اندازهٔ نصف یا ثلث صفحه.

نقاش: در صفحاتی که تزیین شده است نقاش از خود نام نبرده است. ولی در آن جا که واقعه ای را تصویر کرده از خود با این کلمات یاد کرده است: «عمل کمترین مصطفی سنهٔ ۱۲۹۹» (ص ۷۵)، «عمل مصطفی سنه ۱۳۰۰» (ص ۳۰٤)، «عمل بنده درگاه مصطفی» (ص ۲۵٦)، «راقمه مصطفی سنه ۱۲۹۹» (ص۳۳۵)، «راقمه مصطفی ۱۲۹۹» (ص ۱۲٦)، «رقم مصطفی ۱۲۹۹» (ص ۱٦۹). ولی تصویر صفحهٔ ٦٤ استثناءً «رقم میرزا نصرالله» را دارد.

تاریخ کتابت: مخزن الاسرار و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون در «سنهٔ ۱۲۹۹»، بهرام و هفت پیکر، شرفنامه، و اقبال نامه در «سنهٔ ۱۳۰۰» کتابت شده اند.

تاریخ چاپ: شهر رجب المرجّب ۱۳۰۰ هجری قمری، در عهد دولت ابد مدت قوی شوکت شاهنشاه اسلام پناه السلطان والخاقان خسرو صاحبقران [ناصرالدین شاه قاجار]

تصویر ۱- صفحهٔ عنوان کتاب

تصویر ۲- صفحهٔ عنوان مخزن الاسرار

تصویر ۳- صفحهٔ پایان بهرام و هفت پیکر

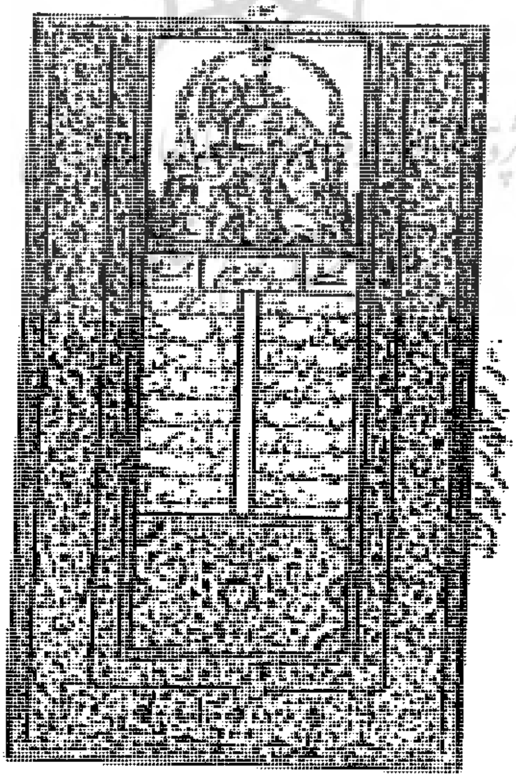

تصویر ٤- صفحهٔ اول لیلی و مجنون

خلّدالله ملکه.

چاپخانه (که از آن با لفظ «کارخانه» یاد شده است): کارخانهٔ استاد عبدالله تبریزی (به نقل از آخرین صفحه کتاب).

محل چاپ: دارالخلافهٔ طهران.

تعداد صفحات: ۱۰ (عنوان کتاب، فهرست، و اطلاع) + ۶۰۱ (متن کتاب) + ۱ (معرفی شاعر و شیوهٔ تصحیح متن).*

کتاب با «فهرست خمسهٔ نظامی گنجوی علیه الرحمه» در هشت صفحه و نیم آغاز می گردد. در آخرین صفحهٔ فهرست، در ستون چپ زیر عنوان «اطلاع» نوشته شده است:

از صفحهٔ دویست و شش تا صفحهٔ دویست و شانزده که واقع در لیلی و مجنون است این اعداد اشتباهاً در دو جزو نوشته شده است که جزو ثانی مکرر است و در تعیین صفحه به جهت فهرست هم همان قسم مکرر مرقوم شده.

متصدی طبع کتاب در دو مورد از شاعر و شیوهٔ تصحیح خمسهٔ نظامی سخن گفته است:

اول - پس از آنچه در زیر عنوان «اطلاع» نوشته، افزوده است:

بر ضمیر ارباب بصیرت مخفی نماناد که این اول مرتبه است در تصحیح نسخهٔ شریفهٔ خمسهٔ نظامی کوشیده شده و تاکنون هیچ گاه در معرض تصحیح برنیامده بلکه به جهت انتقال از نسخه به نسخه و سهو و غفلت کتّاب به مرور ایام زیاد مختل و مغلوط بوده از زمان شخص قائل الی زماننا هذا احدی در صدد تصحیح و اصلاح آن برنیامده بلکه به همان اختلال و اغتشاش چه در دارالخلافهٔ طهران و چه در بندر معمورهٔ بمبئی به طبع رسانیده بودند که ابداً نفعی از آنها عاید نمی شد. لهذا این بنده درصدد ارتکاب به این امر خطیر برآمد و به قدر قوّه و امکان زحمت در تصحیح آن کشید و سعی در تصویر آن نمود تا بدین درجه رسانید و علاوه به جهت عدم کمال صنعت چاو در این صفحات بعد از تصحیح نسخه در روی سنگ تحریف و تغییر کلی پیدا می کند که از برای بانی تدارک و اصلاح آن متعسّر است بلکه ممکن نیست. البته خود این معنی بر ارباب دانش و بینش لایح است پس امید چنان است که اگر به خطایی اصحاب فضل و ارباب دانش را اطلاع افتد در اصلاح آن تجشم فرمایند العبد الاحقر الاذلّ و اقل الحاج میرزا محمد.

دوم - متصدی طبع کتاب پس از پایان اقبال نامه (در صفحهٔ بعد از ۶۰۱)، بار دیگر از نظامی و سبک وی و شیوهٔ تصحیح کتاب با شرح بیشتری سخن گفته است:

هو چون خمسهٔ افصح الفصحا و المتکلمین و افضل المتقدمین و المتأخرین الشیخ نظامی الگنجوی که

* اطلاعات کتاب شناسی که از نظرتان گذشت به صورت پراکنده در صفحات مختلف کتاب چاپ شده است، نه مانند روزگار ما که ناشر این گونه اطلاعات را در پشت صفحهٔ عنوان کتاب چاپ می کند.

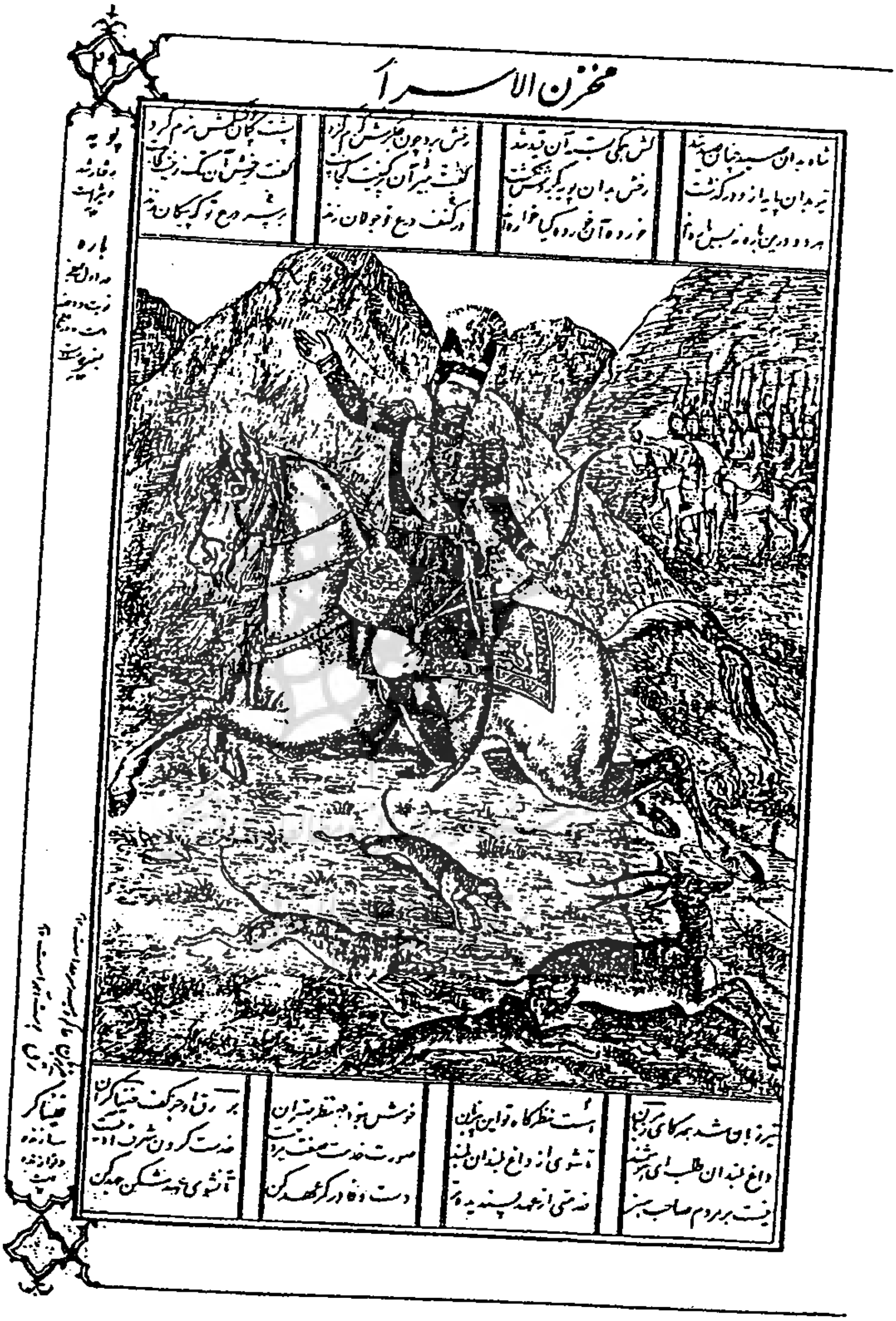

تصویر ۵- «داستان فریدون با آهو» (ص ۲۹)

از اکابر شعرای نامدار و اعاظم حکمای عالیمقدار است و شرح مقالات فصاحتش به هیچ قلم نگنجد و وصف مقامات بلاغتش به زبان کس راست نیاید که در شیوهٔ سخن طرزی عجیب بنا کرده و طرحی غریب درانداخته همانا مگر خود از عهدهٔ توصیف خود برآید چنانچه می فرماید: «چون به سخن گرم شود مرکبش/ جان به لب آید که ببوسد لبش» و در جای دیگر می فرماید: «من که در این شیوه مصیب آمدم / دیدنی ارزم که غریب آمدم/ شعر به من صومعه بنیاد شد/ شاعری از مصطبه آزاد شد/ گر بنمایم سخن تازه را/ صور قیامت کنم آوازه را/ هرچه وجود است ز نو تا کهن/ فتنه شود بر من جادو سخن/ صنعت من برده ز جادو شکیب/ سحر من افسون ملایک فریب/ بابل من گنجهٔ هاروت سوز/ زهرهٔ من خاطر انجمن فروز/ سحر حلالم سحری قوت شد/ نَسخ کن نسخهٔ هاروت شد». و از آغاز تا انجام و انجام تا آغاز در جزالت الفاظ و رزانت معانی و متانت بیان و حسن ایجاز و تناسب و صدور و اعجاز در میانهٔ دواوین شعرا ممتاز و در رتبت و منزلت به مرتبهٔ نسر فلک و نجم پرن و مشهود هر دیار و انجمن است و چند دفعه به حلیهٔ طبع چه در دارالخلافهٔ طهران و چه در بندر معمورهٔ بمبئی درآمده و لیکن هیچ یک از آنها به واسطهٔ بی مبالاتی در تصحیح و مقابله خالی از وصمت خلل و عوار ذلل نبود و بعضی از آنها ارکانش ناستوار و سست و برخی دیگر ابیاتش غلط و نادرست بود لهذا این بنده احقر اقل الحاج میرزا محمد ولد الحاج ملاباقر به دستیاری جمعی از ادبای عصر و فضلای عهد سعیی کافی و اهتمامی وافی نموده و در تصحیح و تصویر آن به قدرالوسع و الطاقة کمال جدّ و جهد کرده تا آن که به تأئیدات سبحانی و توفیقات ربانی به تاریخ شهر رجب المرجّب ۱۳۰۰ در کارخانهٔ استاد عبدالله تبریزی صورت اتمام پذیرفت امید که اصحاب فضل و دانش و ارباب سخن و بینش به عین رأفت و نظر مرحمت در آن نگرند و چنانچه عیبی بینند و خطایی نگرند از آن درگذرند والسلام.

آنچه مرا به معرفی این نسخهٔ خطی که از تاریخ چاپ آن ۱۱۷ سال می گذرد واداشت، تنها مطالبی نبود که ملاحظه فرمودید، مسألهٔ مهم صفحه آرایی و تصویرهای کتاب است که به اشاره ای از آن می گذرم و سپس چند تصویر این کتاب را - که «عمل مصطفی» ست - در قطع کوچکتر در پایان مقاله می آورم.

بدیهی ست که نقاشان* به هنگام تصویر صحنه های مربوط به روزگاران گذشته، چون

* نقاشان و تصویرگران قدیمی ما - که سالهاست به غلط و به تقلید از فرنگیان آنان را «میناتوریست» و تصاویر زیبایی را که در کتابها نقش کرده اند «میناتور» می خوانند - خود را نقاش، مصوِّر، صورتگر، نگارگر، صانع نقش، نقشبند، رسّام، چهره پرداز، چهره گشا، پیکر نگار و... می خواندند، چنان که در ادب فارسی نیز از آنان با همین گونه الفاظ یاد شده است، نه «میناتوریست»! ←

به مانند امروز از ساختمان باغها، خانه ها، آرایش اطاقها، نوع لباس، طرز پذیرایی و دیگر آیینهای مردم دوره های پیش اطلاعی نداشتند، در تصویر هر صحنه، نخست به آنچه در متن کتاب آمده است، نظری می افکندند، و سپس بر تن قهرمانان دوره های پیش جامهٔ مردم معاصر خود را می پوشاندند، مجالس بزم شاهان و بزرگان را نیز به صورت رایج در دوران خود ترسیم می نمودند، و چنین است تصاویر مربوط به صحنه های جنگ. بدین جهت به نظر نگارندهٔ این سطور بیشتر نقاشیهای کتابهای چاپ سنگی - گرچه صحنه هایی را که متعلق به قرنهای پیش از چاپ کتاب است، نشان می دهد - ولی در حقیقت نقاش، قهرمانان و صحنه ها را از گذشته به زمان خود آورده است با این گمان که قهرمانان داستانها در خانه ها و باغهایی چون دوران او زندگی می کرده اند و آداب بزم و رزمشان نیز به مانند دوران زندگانی خود نقاش بوده است.

چنان که مصطفی، نقاش ما، فی المثل در این کتاب در «داستان فریدون با آهو» در مخزن الاسرار، فریدون را شبیه ناصرالدین شاه قاجار تصویر کرده است (تصویر ۵).

در «حکایت کردن شاپور از حال خسرو نزد شیرین»، نقاش که از خانه و زندگی شیرین در ارمنستان اطلاعی نداشته است، او را در اطاق مجللی در دوران خود نشان داده است (تصویر ٦).

در «گفتار اندر صفت باربد و بخشش خسرو» با آن که شاعر می گوید خسرو: «طلب

→ اگر نقاش نقشت را ببینم ... زعالم خدمتت او برگزینم...
به دل شاگرد فراش تو باشم ... غلام دست نقاش تو باشم

خسرو و شیرین، چاپ سنگی، ص ٦٨

من آن صورتگرم کز نقش پرگار ... ز خسرو کردم این صورت نمودار
هر آن صورت که صورتگر نگارد ... نشان دارد ولیکن جان ندارد
مرا صورتگری آموختستند ... قبای جان دگر جا دوختستند

خسرو و شیرین، چاپ سنگی، ص ٧١

نقاش چیره دست است آن ناخدای ترس ... عنقا ندیده صورت عنقا کند همی

از کلیله و دمنه

ازکف ترکی دلارامی که از دیدار اوست ... حسرت صورتگران چین و نقاشان گنگ

معزی

سخهٔ این روی به نقاش بر ... تا بکند توبه ز صورتگری

سعدی

(کلمات مترادف «نقاش» وسه بیت اخیر از لغت نامهٔ دهخدا نقل گردیده است).

تصویر ۶ – «حکایت کردن شاپور از حال خسرو نزد شیرین» (ص ۶۹)

تصویر ۷ـ «گفتار اندر صفت بارید و بخشش خسرو» (ص ۱۰۵)

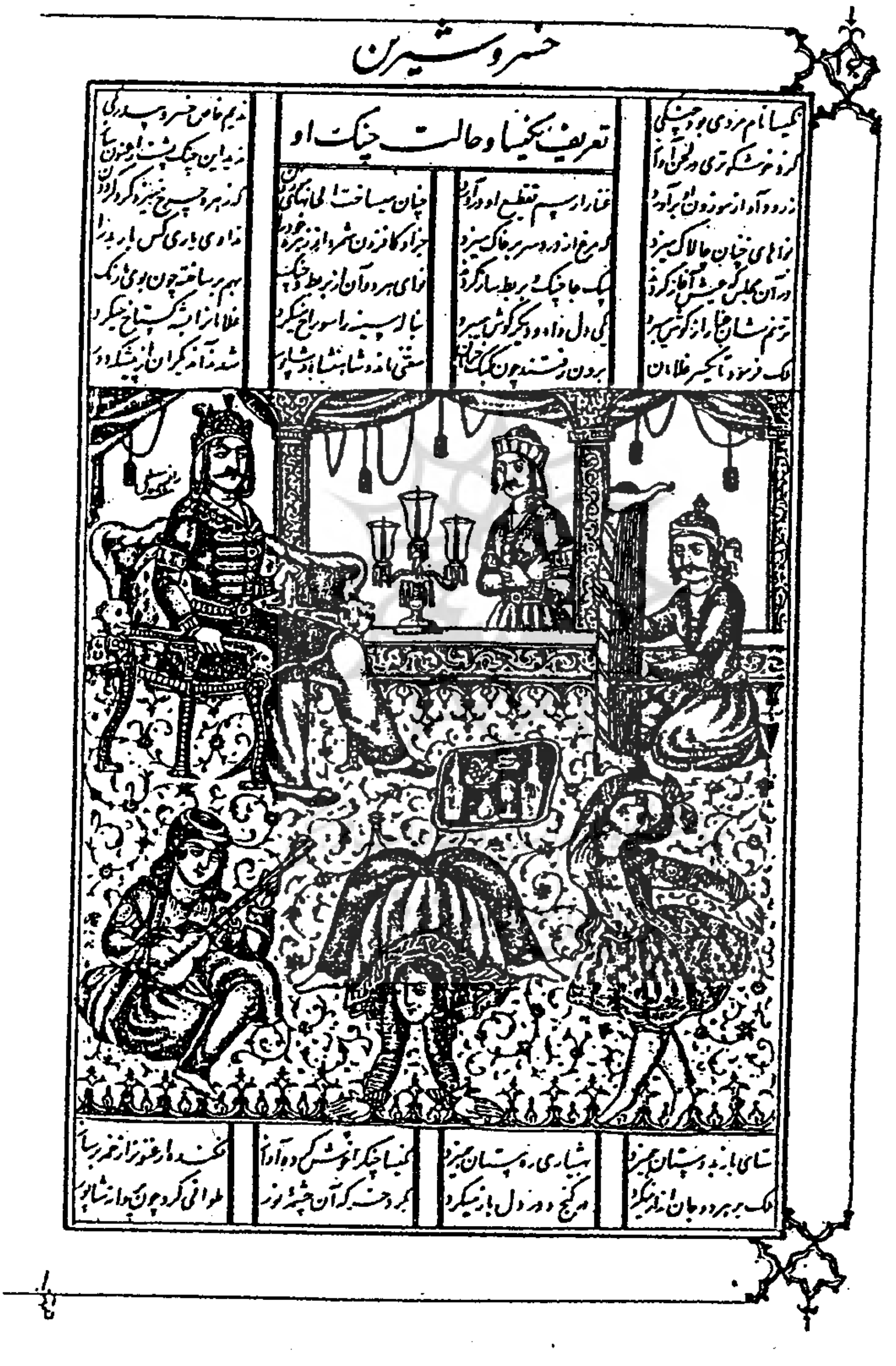

تصویر ۸ – «تعریف نکیسا و حالت چنگ او» و... (ص ۱۶۰)

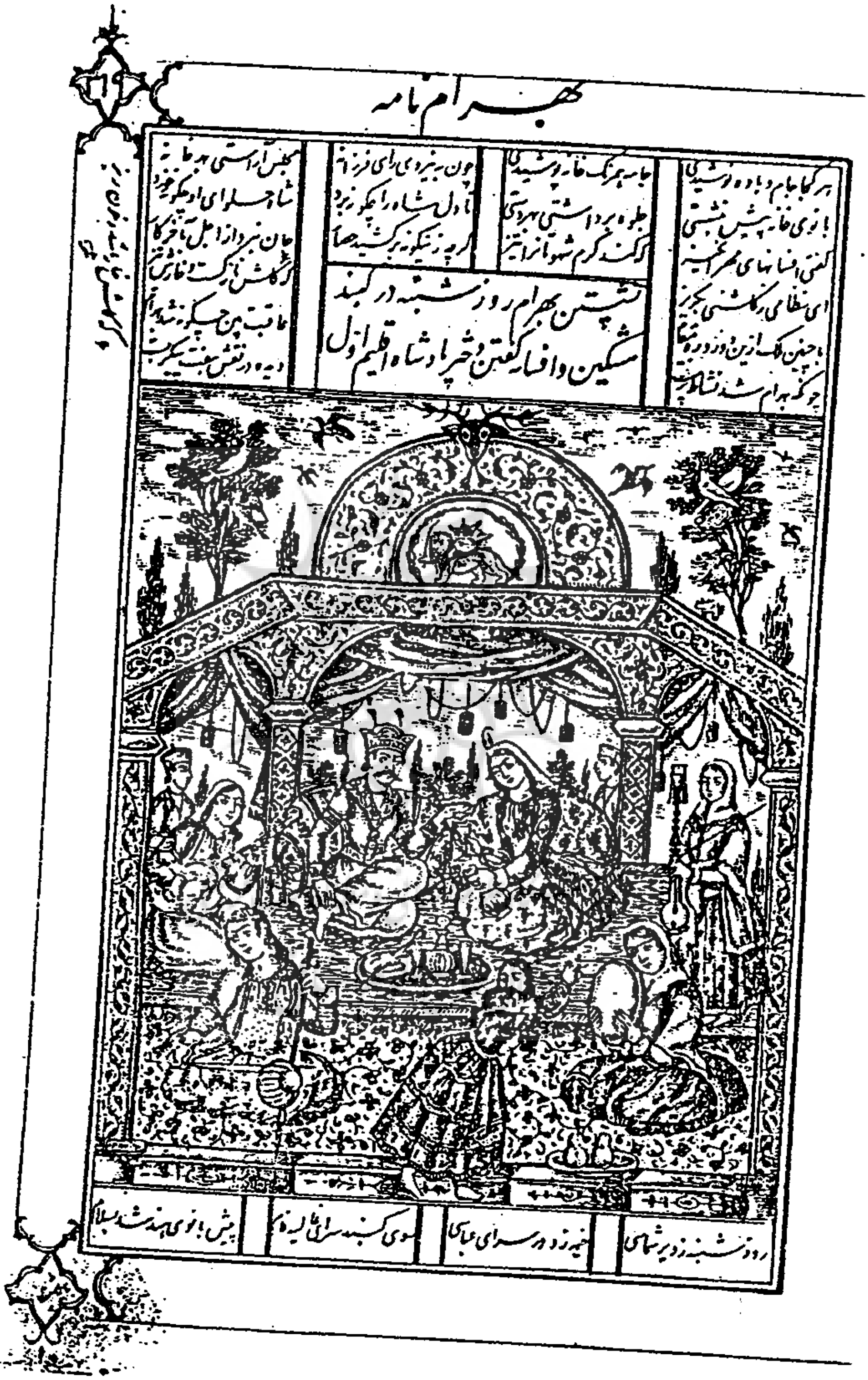

تصویر ۹ـ «نشستن بهرام روز شنبه در گنبد مشکین و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم اول» (ص ۳۱۹)

فرمود کردن باربد را/ وز او درمان طلب شد کار خود را/ درآمد باربد چون بلبل مست/ گرفته بربطی چون آب در دست...»، و در این صحنه تنها خسرو و باربد باید حضور داشته باشند، نقاش ما دریغ دانسته است که وقتی باربد سی لحن خود را نزد خسرو می خواند، حداقل دو زن رقصنده در لباس عهد قاجاری به هنرنمایی نپرداخته باشند. به علاوه نقاش که احتمالاً با «بربط» آشنایی نداشته، باربد را در این مجلس در حال نواختن تار تصویر کرده است (تصویر ۷).

در «تعریف نکیسا و حالت چنگ او» و «سرود گفتن نکیسا از زبان شیرین» و «سرود گفتن باربد از زبان خسرو» با آن که شاعر تصریح کرده است در آن مجلس «ملک فرمود تا یکسر غلامان/ برون رفتند چون کبک خرامان/ مغنّی ماند و شاهنشاه و شاپور/ شدند آن دیگران از پیشگه دور»، و نیز با وجود آن که شاپور به خواهش شیرین، نکیسا را به نزد شیرین می برد «نشاندش یک دو گام از پیشگه دور»، نقاش با توجه به این که نکیسا چنگ می نواخته و باربد بربط - بی عنایت به آنچه در خسرو و شیرین در این باب آمده است، نکیسا را در حضور خسرو تصویر کرده و زنی را در حال نواختن تار، و دو زن رقصنده را نیز در صحنه آورده است تا تصویر از هر جهت «کامل» باشد! این تصویر یادآور مجالس بزم دوران قاجاری و حتی اوایل دورهٔ پهلوی ست، چنین نوازندگان و رقصندگانی را بسیاری از ما در دستهٔ مطربها دیده ایم (تصویر ۸).

و چنین است تصویر «نشستن بهرام روز شنبه در گنبد مشکین و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم اول» (تصویر ۹) که بر اساس روایت نظامی، خسرو با دختر اقلیم اول خلوت کرده و از وی خواسته است که افسانه ای برایش بگوید. در این شب نیز مطلقاً سخنی از این موضوع به میان نیامده است که در حضور خسرو و دختر پادشاه اقلیم اول، سه نوازنده حضور داشته اند که یکی تار می زده است و دیگری کمانچه و سومی دایره، و رقصنده ای هم بشکن زنان در پیشگاه آن دو هنرنمایی می کرده است، تا چه رسد به این که زنی خدمتکار نیز قلیان به دست، در گوشهٔ مجلس ایستاده باشد.

و اما تصویر «نشستن بهرام روز دوشنبه در گنبد سبز و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم سوم» (تصویر ۱۰) از گونه ای دیگر است، زیرا چهار تن از بانوان نوازنده و رقصنده در آن مجلس به سبک فرنگیان کلاه بر سر دارند و لباس و آرایش ایشان نیز به شیوهٔ قاجاری نیست. بعید می نماید که نقاش ما این صحنه را شخصاً دیده باشد. آیا این تصویر را بر اساس تصویرهای اروپایی که دیده بوده ترسیم کرده است؟! و چنین است تصویر «نشستن بهرام روز یکشنبه در گنبد زرد و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم دویم» که باز خارج از متن

داستان، چند زن نوازنده و رقصنده را با بازوان و سینهٔ برهنه می بینیم (ص۳۳۰).

ناگفته نماند که تعدادی از تصاویر این کتاب با «شیر و خورشید» تزیین گردیده است (تصویرهای ۳ و ٤ و ۹) و چنین است تصویر «نشستن بهرام روز چهارشنبه در گنبد کبود و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم پنجم» (ص۳٤۸).

تصویر ۱۰ - «نشستن بهرام روز دوشنبه در گنبد سبز و افسانه گفتن دختر پادشاه اقلیم سیم» (ص۳۳۵)